

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



نظری بر عرصه‌ی حیات انسان از منظر توحید افعالی

ارزیابی عکس‌العمل‌های انسان در برابر حوادث و موقعیت‌ها

در ارزیابی حوادث به این نتیجه رسیدیم که تمام حوادث و موقعیت‌هایی که در زندگی ما پیش می‌آید، چه به‌دست انسان‌ها و چه عوامل طبیعی، خیر است. اکنون برآنیم رفتارها و عکس‌العمل‌های خود را ارزیابی کنیم.

رفتارها و عکس‌العمل‌های ما از دو منظر قابل ارزیابی هستند. نخست تأثیری که بر طرف مقابل دارد. رفتارها و عکس‌العمل‌های ما همان حوادث و موقعیت‌هایی است که خدا به‌دست ما برای طرف مقابل پیش آورده و قبلاً مسلم شد که خیر است. منظر دوم تأثیری است که آن رفتارها و عکس‌العمل‌ها بر خود ما می‌گذارد که اکنون درصددیم به ارزیابی آن بپردازیم. این مطلب سنگین و دشوار و عمیقی است که شاید لازم باشد کسی سال‌ها نزد عارفی زانو بزند تا کم‌کم پرده‌ها را بردارد و به او بگوید. امیدواریم بدفهمی ایجاد نشود و بتوانیم به‌درستی از این آموزه‌ها بهره‌مند شویم.

چنانکه بیان شد، عکس‌العمل‌ها و رفتارهای ما طی دو مرحله پدید می‌آیند. یکی مرحله‌ی عزم و نیت درونی که کار خود ماست و دیگری تحقق خارجی که کار خداست. در مرحله‌ی عزم و نیت درونی یا تصمیم، ما با آزادی کامل تصمیم می‌گیریم چه عکس‌العملی نشان دهیم؛ بنابراین تصمیم‌های ما به دو حوزه تقسیم می‌شود؛ یکی تصمیم‌های دارای اذن تشریحی الهی. مثلاً وقتی خدا ثروت پیش می‌آورد تصمیم می‌گیریم مطابق احکام فقهی و اخلاقی که خداوند برای فرد ثروتمند مقرر کرده است، رفتار کنیم. دوم تصمیم‌های فاقد اذن تشریحی که می‌خواهیم به میل و سلیقه‌ی خود رفتار کنیم. نکته‌ی مهم اینجاست که خود تصمیم در روح ما اثر می‌گذارد. تصمیم دارای اذن تشریحی، درمانگر است و در بهبود بیماری بی‌خویشتنی ما تأثیر مثبت دارد؛ اما تصمیم مغایر شرع و خواست خداوند، تشدیدکننده‌ی بیماری بی‌خویشتنی ماست و در روح ما اثر منفی می‌گذارد.

برای مثال بیماری را در نظر آورید که ابتدا یک سرماخوردگی ساده دارد و با اندکی دارو قابل بهبود است. پزشک دارو می‌دهد؛ ولی بیمار به‌جای اینکه طبق نسخه‌ی پزشک عمل کند و بهبود یابد، طبق سلیقه‌ی خود رفتار می‌کند و مثلاً داروی شیرین را سومی کشد و داروی تلخ را نمی‌خورد و از آنچه پزشک پرهیز داده است پرهیز نمی‌کند؛ بنابراین بیماری او تشدید می‌شود. اینجا پزشک داروی سنگین‌تر و معالجات سخت‌تری را تجویز می‌کند و به‌جای قرص و شربت، آمپول و کپسول‌های قوی می‌دهد. باز بیمار به‌جای استفاده از داروها طبق دستور پزشک که به درمان او منجر می‌شود؛ خلاف آن عمل می‌کند و بیماریش شدیدتر و به معالجات سخت‌تری

نیازمند می‌شود. این ماجرا به‌همین ترتیب ادامه می‌یابد و به‌جایی می‌رسد که در دنباله‌ی بحث به آن اشاره خواهیم کرد.

حادثه‌ها داروی انسان مبتلا به بی‌خویشتنی است. اگر انسان تصمیم بگیرد طبق نسخه‌ی الهی با آنها مواجه شود و رفتار کند، بیماری بی‌خویشتنی او بهبود می‌یابد؛ اما اگر تصمیم بگیرد در برابر حوادث و در شرایطی که خدا پیش آورده است برخلاف شرع و طبق دلخواه خود عکس‌العمل نشان دهد و رفتار کند، بیماری خودفراموشی او تشدید می‌شود و برای درمان به حوادث و موقعیت‌های دشوارتری نیازمند می‌شود و خدا هم برای او حوادث و موقعیت‌های سنگین‌تر و بزرگتری پیش می‌آورد. در این مرحله هم اگر فرد تصمیم بگیرد طبق اذن تشریحی خداوند با آنها مواجه شود و عمل کند، روح بیمار او درمان می‌شود؛ اما اگر تصمیم بگیرد رفتاری مغایر شرع و به‌سلیقه‌ی خود انجام دهد، بیماری او دوباره تشدید می‌شود. اگر قضیه به‌همین روال ادامه پیدا کند، به سرانجامی دچار می‌شود که در انتهای این بخش خواهیم گفت. آنچه ذکر شد پیامد تصمیم‌های انسان در مورد رفتارها و عکس‌العمل‌هایش بود.

بعد از مرحله‌ی تصمیم، نوبت به تحقق خارجی عمل می‌رسد که منوط به اذن تکوینی الهی است. خدایی که علم و رحمت و قدرت بی‌نهایت دارد، محال است به چیزی که خیر نیست اذن وقوع دهد؛ پس آنچه به‌دست ما جاری می‌شود کار خداست و خیر است. باید توجه داشت تصمیمی که ما می‌گیریم، لزوماً خیر نیست؛ فقط آنچه به‌دست ما جاری می‌شود، کار خداست و خیر است. تصمیم برعهده‌ی ماست و مشیت تکوینی الهی به آزاد بودن و اختیار داشتن ما در تصمیم‌گیری تعلق گرفته است و مسؤولیت نوع تصمیمی که در مواجهه با حوادث و

موقعیت‌های زندگی می‌گیریم به خود ما برمی‌گردد؛ اما اگر با اذن تکوینی الهی تصمیم ما به عمل منتهی شود، آن عمل کار خداست و قطعاً خیر است.

عکس‌العمل و رفتاری که به‌دست ما انجام می‌شود از دو حال خارج نیست. نخست آنچه در پی تصمیمی که مطابق اذن تشریحی الهی گرفته‌ایم، به اذن تکوینی الهی عملی می‌شود؛ یعنی عمل صالح. دوم آنچه در پی تصمیم مغایر با اذن تشریحی، به اذن تکوینی الهی عملی می‌شود؛ یعنی گناه.

الف. اعمال صالح

تردیدی نیست که عمل صالحی که به‌دست ما انجام می‌شود؛ کار خداست و خیر است. پذیرش این مورد دشوار نیست. مثل اینکه من زحمت می‌کشم و برای خانواده‌ام غذا تهیه می‌کنم؛ آنگاه خداوند می‌فرماید: رزاق خداست. پس خدا با دست من رزق خانواده‌ام را می‌رساند. یا من با استدلال یک انسان گمراه را به راه می‌آورم و هدایت می‌کنم؛ خداوند می‌فرماید: هادی گمراهان خداست. پس خدا با زبان من پیام هدایت را به آن گمراه می‌رساند. و یا من دست انسان ضعیف و افتاده‌ای را می‌گیرم و او را یاری می‌کنم؛ خداوند می‌فرماید: دستگیر افتادگان خداست. پس خدا با دست من از این انسان ضعیف دستگیری می‌کند.

اینک چه کسی با این دست کار می‌کند و با این زبان سخن می‌گوید؟ این آموزه‌ی بسیار سنگین و بزرگی است. چشم باز کنیم و خدا را ببینیم! در هر عمل صالحی خود خداست که به‌دست ما کار می‌کند. این خداست که با زبان ما سخن می‌گوید؛ با دست ما کار می‌کند؛ و با گوش ما می‌شنود. پس این دست و زبان و گوش خداست. در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض

می‌کنیم: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ النَّاطِرَةَ**: سلام بر تو ای چشم بینای خدا؛ **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُذْنَ**

اللَّهِ الْوَاعِيَةَ: سلام بر تو ای گوش شنوای خدا؛ **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا لِسَانَ اللَّهِ النَّاطِقَةَ**: سلام بر تو ای

زبان گویای خدا؛ **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا يَدَ اللَّهِ الْبَاسِطَةَ**^۱: سلام بر تو ای دستان گشاده‌ی خدا.

اکنون خدا را دیدید؟!

در دیده‌ی دیده‌ام تویی بینایی	در لفظ و عبارتم تویی گویایی
اندر قدمم راه تو می‌پیمایی	ای من تو شده تو من چه می‌فرمایی

بنابراین هر عمل صالحی کار خداست و خیر است. خیر بودن آن نیز دو وجه دارد؛ یک جنبه‌ی خیر برای طرف مقابلی است که کار ما به او می‌رسد. قبلاً شرح داده‌ایم که هر اتّفاقی به‌دست یک انسان برای دیگری می‌افتد، کار خداست و برایش خیر است. وجه دیگر خیر بودن کاری است که به‌دست ما جاری می‌شود برای خود ما. وقتی من دست افتاده‌ای را می‌گیرم، علاوه‌بر اینکه برای او خیر است، برای خود من که این کار را انجام می‌دهم خیر است و تأثیر مثبتی در روحم می‌گذارد. **إِنْ أَحْسَنْتُمْ، أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ**^۲: اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید.

این آموزه‌ی بزرگی است که خدا می‌داند باور و یقین آن چه آثار عجیبی در پی دارد و چه پرده‌هایی را از قلب و دل انسان کنار می‌زند و چه حقایق نادیدنی را آشکار می‌کند. البته کسی می‌تواند این سخنان را به‌درستی درک کند که این مباحث را از ابتدا به‌دقت خوانده و فهمیده

۱. برگرفته از: محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت مطلقه‌ی ششم امیرالمؤمنین عليه السلام و زیارت مخصوصه‌ی آن حضرت در روز

مولود پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم.

۲. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷.

باشد و تأثیرات روحی و فکری لازم را از آن پذیرفته باشد. اگر فردی بدون مقدمه وارد این اسرار مگوی عارفان شود ممکن است نتواند هضم کند و دچار سوء برداشت شود. به قول حافظ:

آن یار کزو گشت سر دار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

ب. گناهان

بحث تصمیمی که فاقد اذن تشریعی است و خداوند به آن امکان عملی شدن می دهد، از مورد قبلی پیچیده تر و سنگین تر است. محال است تصمیم فاقد اذن تشریعی انسان، بدون اذن تکوینی خدا عملی شود. از طرفی می دانیم، آنچه به اذن تکوینی خدا واقع می شود کار خداست و خیر است. فهم و پذیرش خیر بودن عمل ناشی از تصمیم گناه آلود فرد برای طرف مقابل چندان دشوار نیست. مثال خیر بودن عمل ناشی از تصمیم گناه آلود دزد بر خانواده ای که پول آنها به دست آن دزد از زندگی ایشان خارج شد، نمونه ی گویایی بر این امر بود.

اما خیر بودن برای خود فردی که چنان تصمیمی گرفته است، بسیار بغرنج و پیچیده است. این سخن سنگینی است که کسی گناه مرتکب شود و بگوییم این عمل کار خدا بوده است و خیر این بنده هم در این بوده که به دست او انجام شود. این سخن بسیار عجیبی است که می گوییم گناه فرد برای خودش خاصیت دارد و نفع و خیر وی در عملی شدن آن به دست او بوده است؛ زیرا هر تصمیم سوئی هم که واقع می شود به اذن الهی است. محال است بدون اذن تکوینی الهی چیزی در عالم واقع شود. اذن الهی هم جز به آنچه خیر است تعلق نمی گیرد. ظاهر این سخن خلاف همه ی تعالیم دینی است که مؤکداً گناه را مضرّ و مایه ی تباهی انسان دانسته اند. ادّعای عجیبی است؛ اما با قدرت الهی و به کمک خداوند آن را تبیین می کنیم که

بله؛ حقیقت همین است؛ کار خداست و خیر است. اینک چند نمونه از خیر بودن اعمال ناشی از تصمیم‌های سوء برای گیرنده‌ی آن تصمیم‌ها را بیان می‌کنیم.

۱. مصونیت و نجات از عجب

در مباحث اخلاق^۳ به‌طور مفصل درباره‌ی عجب ناشی از عبادت و عمل صالح سخن گفته‌ایم. انسانی که عمری را به عبادت و طاعت طی کرده و اعمال خیر بسیاری انجام داده است، در اثر کثرت طاعات و عبادات و اعمال خیر کم‌کم دچار عجب و خودپسندی می‌شود. در آن حالت انسان خودش را بدهکار خدا نمی‌داند و فکر می‌کند خدایا، اگر شما خدای خوبی بوده‌ای و در احسان و نعمت برای من کم نگذاشته‌ای، در قبال آن من هم بنده‌ی بدی نبوده‌ام و در بندگی و طاعت کم نگذاشته‌ام؛ پس به شما بدهی ندارم. بدین ترتیب حسابش را با خدا تسویه‌شده می‌پندارد. به خلق هم به دیده‌ی حقارت نگاه می‌کند و می‌پندارد آنها انسان‌های شایسته‌ای نیستند و ارزشی ندارند و به‌درد بهشت نمی‌خورند و تنها خود را شایسته و ارزشمند و لایق بهشت می‌پندارد. عجب بسیار خطرناک است. انسان در اثر عجب عبادت و عمل صالح به‌قدری از خدا دور می‌شود که با ارتکاب هیچ معصیتی آن‌چنان دور نمی‌شود. کسی که نماز شب خواند و دچار عجب شد، اگر آن شب زنا کرده بود و شراب خورده بود، آن اندازه از خدا دور نمی‌شد. پناه بر خدا که چه چیز خطرناکی است!

۳. فایل صوتی این مباحث در سایت اهل ولاء در قسمت مباحث عرفانی بخش سخنان استاد در دسترس می‌باشد.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَخَشِيتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ**؛ اگر گناه

نمی‌کردید من بر شما از چیزی بزرگتر از آن می‌ترسیدم. شگفتا که رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از گناه

کردن ما خوشحال است و نگران چیزی است که خطرش به مراتب از گناه بزرگتر است. گویا

عرض کردند: مگر چیزی بزرگتر از گناه وجود دارد؟ فرمودند: **الْعُجْبُ! الْعُجْبُ! عَجَبُ عِبَادَتِ** و

عُجْبُ بِيْغْنَاهُ بودن به مراتب خطرناک‌تر از گناه است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: **إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ**

الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْلَا ذَلِكَ مَا ابْتَلَى مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا؛ خدای تعالی می‌دانست

که گناه برای مؤمن بهتر از عُجب است و اگر چنین نبود هرگز هیچ مؤمنی به گناه مبتلا

نمی‌شد. اگر خطر عُجب نبود، خداوند هیچ‌وقت امکان نمی‌داد مؤمن آلوده‌ی گناه شود. وقتی

تصمیم بر گناه می‌گرفت، اذن تکوینی به عملی شدن آن نمی‌داد؛ ولی خدا اجازه می‌دهد آن

تصمیم عملی شود تا بنده گناه کند و از عُجب اینکه من گناه ندارم و اهل طاعتم محفوظ بماند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: **سَيِّئَةٌ تَسُوُّوْكَ خَيْرٌ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ**؛ گناهی که در تو

سرشکستگی ایجاد کند و خود را بنده‌ی بدی بدانی، بهتر از حسنه‌ای است که در تو عُجب

ایجاد کند.

در کوی ما شکسته‌دلی می‌خرند و بس

بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۹.

۵. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۱۳.

۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۱.

در دستگاه خدا شکستگی می‌خرند؛ اینکه فرد خود را به‌خاطر گناهانش بنده‌ی معصیت‌کار خدا بداند و در محضر خدا سرافکنده باشد و مردم را از خود بهتر ببیند، به‌مراتب بهتر است از اینکه دچار عجب طاعت و عبادت و بی‌گناه دیدن خود باشد. این‌گونه است که خداوند اذن می‌دهد تا تصمیم فرد بر ارتکاب گناه عملی شود و در اثر گناه از عجب نجات یابد. اکنون می‌توانیم بی‌پروا بگوییم این گناه و معصیت خیر است. خداوند گناه را به‌دست مؤمن جاری می‌کند تا او را از یک امر مهیب و خطرناک، یعنی عجب و خودپسندی، نجات دهد. بنابراین قطعاً خیر است و کار خداست.

۲. بهشتی شدن با فراری شدن از گناه

نمونه‌ی دیگر از خیر بودن عمل ناشی از تصمیم گناه‌آلود برای صاحب تصمیم را با مثال بیان می‌کنیم. سال‌ها پیش مردم در فصل زمستان از بخاری‌های کوچکی به‌نام علاءالدین استفاده می‌کردند. این بخاری‌ها برای خانواده‌هایی که بچه‌های کوچک داشتند در دسرساز بود. بچه‌ها هنگام بازی به این بخاری می‌خوردند؛ بخاری می‌افتاد و نفت آن می‌ریخت و خانه دچار آتش‌سوزی می‌شد. گاه بچه‌های بازیگوش بخاری را دستکاری می‌کردند و فتیله‌ی آن را بالا می‌کشیدند و دود می‌کرد. یا هنگام بازی با آن دستشان به بدنه‌ی داغ بخاری می‌خورد و می‌سوخت. هرچه بزرگترها می‌گفتند به بخاری دست نزنید، خطرناک است، گوش آنها بدهکار نبود. گاه پیش می‌آمد که وقتی پدر و مادر در اتاق نبودند، یک بچه‌ی خردسال و بازیگوش سراغ بخاری می‌رفت و حین بازی با آن، دستش به بدنه‌ی داغ بخاری می‌چسبید و فریادش بلند می‌شد. پدر و مادر سراسیمه می‌آمدند؛ بچه را بغل می‌گرفتند و دستش را پانسمان

می کردند. بعد از مدتی دست بچه خوب می شد؛ اما از آن پس آن بچه هر وقت بخاری را می دید می ترسید و عقب عقب می رفت. حتی گاهی بزرگترها برای شوخی بچه را بغل می کردند و نزدیک بخاری می شدند و بچه جیغ می زد و تقلاً می کرد تا فرار کند و خود را نجات دهد.

حدیثی است از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می فرمایند: **يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَدْخُلُ بِهِ**

الْجَنَّةَ: أَي ابْذَرِ هَمَانَا بِنْدَةِ أَي مَرْتَكِبُ گناه می شود و در اثر آن وارد بهشت می شود. شگفتا!

تابه حال می گفتند، اگر گناه کنید، به جهنم می روید، اکنون این حدیث می فرماید اگر گناه

کنید، به بهشت می روید! چگونه ممکن است، انسان بر اثر گناه وارد بهشت شود؟ **فَقُلْتُ وَ كَيْفَ**

ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ پس گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا این

چگونه است؟ **قَالَ يَكُونُ ذَلِكَ الذَّنْبُ نُصِبَ عَلَيْهِ تَائِباً مِنْهُ فَاراً إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَدْخُلَ**

الْجَنَّةَ! فرمودند: آن گناه تا آخر عمر نصب العین او خواهد بود تا اینکه با حالت توبه و فرار

به سوی خداوند عزوجل وارد بهشت شود. یکبار دستش با دیواره‌ی داغ گناه سوخت، آن

سوختن تا پایان عمر در برابر چشمش است و در اثر آن، تا آخر عمر حالت فرار از گناه در او

خواهد ماند و در چنین حالتی وارد بهشت می شود. اگر آن گناه را نکرده بود، این حالت در او

پدید نمی آمد و بهشتی نمی شد. گناهی که انسان را بهشتی می کند، خیر است یا شر؟! اکنون

چه ایرادی دارد گفته شود کار خداست؟

۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۹؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

۳. خویشن‌شناسی و خودسازی

بیماری غیر از علائم بیماری است. بیماری یک اختلال در اورگان‌سیسم داخلی بدن است. علائم بیماری مثل تب یا جوش زدن پوست بدن خود اختلال نیست؛ بلکه آثار و مظاهر آن اختلال است. این علائم بسیار خوب و مفیدند و اگر ظاهر نشوند ما به اختلالی که در اورگان‌سیسم داخلی بدنمان رخ داده است، پی‌نمی‌بریم؛ در نتیجه آن اختلال پیشرفت و رشد می‌کند و نهایتاً ما را می‌کشد. درد یا تب یا جوش چرکی سبب می‌شود ما به وجود اختلال پی‌بریم و درصددِ معالجه برآییم. جوش چرکی نشانه‌ی عفونت و آلودگی خون است و باعث می‌شود ما نزد پزشک رویم. پزشک ابتدا با داروی مناسب، عفونت خون را درمان می‌کند؛ سپس پمادی می‌دهد که روی پوست بمالیم تا آثار جوش پاک شود. آن جوش بسیار پُربرکت است؛ زیرا بدون آن به عفونت خون پی‌نمی‌بردیم و عفونت خونی پیشرفت می‌کرد و ما را می‌گشت.

گناه جوش چرکینی است که بر پوسته‌ی وجود انسان ظاهر می‌شود و او را از وجود عفونت‌ها و آلودگی‌ها و کاستی‌های پنهان روح و روانش آگاه می‌کند. اگر جوش چرکی گناه بر پوسته‌ی وجود ما ظاهر نشود، از عفونت و نقص روح خود باخبر نمی‌شویم؛ آلودگی در روح ما رشد می‌کند و تا پایان عمر در ما می‌ماند و فردای قیامت بدبخت خواهیم بود. وقتی گناه ظاهر می‌شود می‌فهمیم چنین نقص و کاستی در وجود ماست و سراغ تهذیب و تزکیه‌ی نفس و خودسازی می‌رویم و آلودگی روح خود را درمان می‌کنیم. خداوند یک پماد هم به‌نام توبه داده است که با آن از آثار گناه پاک می‌شویم: **التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ**^۸؛ کسی که از گناه توبه کند همچون کسی است که گناهی ندارد. با این پماد جوش چرکی گناه پاک می‌شود؛ امّا

۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱.

این جوش با خاصیت و پربرکتی است که ما را متوجه عیب‌های پنهان روحمان می‌کند و به معرفت‌النفس می‌رساند. **مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ**^۹: خویشتن‌شناسی سودمندترین شناخت‌هاست. اگر گناه ظاهر نشود، عیب‌ها پنهان می‌ماند و در روح انسان رشد می‌کند و او را نابود می‌سازد. با این وصف گناه خوب است یا بد؟!^{۱۰}

در این نمونه‌ها روشن شد، هر عملی که اذن تکوینی یابد و محقق شود، کار خداست و خیر است. البته خیر بودن تأثیر عمل ناشی از تصمیم‌های فاقد اذن تشریحی برای فرد تصمیم‌گیرنده، به مواردی که اشاره شد محدود نیست و آنچه گفتیم تنها نمونه‌ای از آنها بود تا درک و پذیرش آن را آسان سازد. ضمناً نباید فراموش کرد که تأثیر سازنده‌ی عمل ناشی از تصمیم مغایر شرع با تأثیر ویرانگر خود تصمیم توأم است.

ج. درمان‌های اخروی

پرسش: سرانجام فردی که در برابر درمان‌های الهی، یعنی حوادث، پی‌درپی تصمیم‌های مغایر با شرع می‌گیرد، چیست؟

پاسخ: بیماری که سرماخوردگی ساده‌ای داشت، چون دارو را درست مصرف نکرد، به سینه‌پهلو دچار شد. پزشک داروی سنگین‌تری تجویز کرد ولی او دوباره هوس‌بازانه با داروها

۹. آمدی، غررالحکم، ۲۳۳.

۱۰. از همین‌جا به حکمت‌ابتلائات و امتحانات الهی نیز می‌توان پی‌برد. برخلاف امتحان‌های بشری که برای پی‌بردن امتحان‌کننده به ویژگی‌های امتحان‌شونده است، امتحانات الهی برای دستیابی امتحان‌شونده به شناختی دقیق‌تر از خویشتن است. خداوند آشکار و نهان بندگان خود را به‌دقت و کمال می‌شناسد و نیازی به امتحان برای شناخت آنان ندارد. این خود بندگانند که برای رفع نقائص خویش محتاج شناخت نقائص خود می‌باشند و در شرایط سخت و دشوار آزمون‌های الهی، این شناخت را از خویش به‌دست می‌آورند.

رفتار کرد و ذات‌الریه گرفت و در بیمارستان بستری شد. اینجا هم خلاف تجویز پزشک عمل کرد و بیماریش حاد شد و به بخش مراقبت‌های ویژه منتقل شد. اگر این روند همچنان ادامه یابد، یک روز که پزشک او را معاینه می‌کند و نتیجه‌ی آخرین آزمایش‌هایش را می‌بیند، آه سردی می‌کشد و آهسته به پرستار می‌گوید: کار این بیمار تمام است و یکی دو روز بیشتر زنده نمی‌ماند؛ دیگر به او دارو ندهید و تزریقی انجام ندهید؛ غذای رژیمی هم لازم نیست؛ هر غذایی هوس کرد بخورد و دستور می‌دهد او را به بخش عمومی منتقل کنند و دیگر ممنوع‌الملاقات نباشد. حتی به خانواده‌اش توصیه می‌کند او را به خانه ببرند تا این روزهای آخر بنا به ذوق و سلیقه‌ی خود عمل کند. بدین ترتیب پزشک معالجات را قطع می‌کند و بیمار را به خودش واگذار می‌کند تا هرکاری دوست دارد بکند.

اگر کسی در برابر حوادثی که خداوند برای درمان روح او می‌فرستد، چنین روندی را پی‌بگیرد، ممکن است به جایی برسد که خداوند از او قطع امید کند. او را به خودش واگذار کند و دیگر با پیش آوردن حادثه‌های مختلف در صدد معالجه‌ی بیماری بی‌خوشتنی او بر نیاید. خداوند چنین کسی را رها می‌کند تا هرطور دوست دارد زندگی کند. در دعاها از خداوند می‌خواهیم: **وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا**^{۱۱}: یک چشم برهم زدن مرا به خودم واگذار. بیماری که به تجویز پزشک عمل نمی‌کند، در نهایت به جایی می‌رسد که او را به حال خود می‌گذارند و همه‌ی داروها و معالجات را قطع می‌کنند. خداوند که طبیب انسان‌هاست در مورد چنین شخصی می‌گوید: او دیگر انسان نمی‌شود؛ بازگشت به خوشتن خویش برای او شدنی

۱۱. محدث قمی، باقیات‌الصالحات در حاشیه‌ی مفاتیح‌الجنان، باب ۵، حرز حضرت فاطمه علیها السلام؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۱۵۲، تعقیبات نماز صبح.

نیست. این همه حیوان در این دنیا خلق کرده‌ام؛ او نیز یکی از آنها باشد و کنار آنها بچرد. مگر خداوند برای بقیه‌ی حیوانات حوادث پیش می‌آورد تا به خویشتن خویش بازگردند؟! او هم حیوانی است در کنار سایر حیوانات؛ لذا از این پس معمولاً زندگیش خیلی راحت است. اگر هم با سختی مواجه شود از قبیل سختی‌هایی خواهد بود که برای حیوانات نیز پیش می‌آید.

برهمن اساس بعضی افراد که از سر امر مطلع نیستند، می‌گویند: فلانی را نگاه کن! نه دین دارد؛ نه شرف؛ نه انسانیت؛ نه عاطفه! اما زندگیش چنان سرشار از پول و موفقیت و رفاه و خوشی است که حتی یک سردرد هم نمی‌گیرد! از آن طرف فلان انسان شریف و مؤمن و باخدا و متخلق، بدهی دارد؛ بیکار است؛ صاحبخانه جوابش کرده، مبتلای به بیماری سختی است و زندگیش پر از گرفتاری‌های درهم پیچیده است. گویا اشتباه شده است؛ انسان‌های خوب باید راحت باشند و اشخاص بد باید در ناراحتی و رنج باشند! درحالی که اشتباه نشده است؛ کسی را که در معالجه‌اش شانس موفقیت وجود دارد، آمپول می‌زنند و جراحی می‌کنند؛ و کسی را که از او قطع امید کرده‌اند، نه آمپول می‌زنند و نه دارو می‌دهند؛ به حال خود رها می‌کنند. هرچه شانس موفقیت در معالجه بالاتر باشد تلاش پزشک بیشتر می‌شود. در کتب احادیث و روایات بابی وجود دارد به نام «بابُ شِدَّةِ اِبْتِلَاءِ الْمُؤْمِنِ»؛ ابتلائات مؤمن از بقیه شدیدتر است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: **اِنَّ الْمُؤْمِنَ بِمَنْزِلَةِ كِفَّةِ الْمِيزَانِ، كُلَّمَا زِيدَ فِي اِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَاءِهِ**^{۱۲}: مثال

مؤمن مثال دو کفه‌ی ترازوست؛ هرچه بر ایمانش افزوده شود، بر بلایش افزوده می‌شود. هرچه شانس درمان بالاتر باشد، تمهیدات پزشکی و اقدامات درمانی بیشتر و جدی‌تر است^{۱۳}.

۱۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۵۴.

۱۳. برای آشنایی بیشتر با این بحث نگاه کنید به: طیب، شراب طهور، ص ۲۰۹-۲۱۷.

ادامه‌ی درمان پس از مرگ

پرسش: بنده‌ای که پی‌درپی با حوادث و شرایطی که برای اصلاح او پیش می‌آید مغایر دستورهای خداوند رفتار می‌کند، آیا به‌راستی خدا برای همیشه از اصلاح او قطع امید می‌کند و او را برای همیشه رها می‌کند؟

پاسخ: قطع امید در یک مرحله از امکانات درمانی ممکن است به‌معنی قطع امید نهایی نباشد. فرض کنید فردی در ده بیمار می‌شود و او را به خانه‌ی بهداشت روستا می‌برند. درمانگر خانه‌ی بهداشت کسی است که تنها یک دوره‌ی کمک‌های اوّلیه و خدمات درمانی دیده است. اگر بیمار دستش زخم شده باشد یا یک سردرد و سرماخوردگی ساده داشته باشد، می‌تواند او را معالجه کند؛ ولی اگر بیماری پیچیده‌تر باشد، می‌گوید: اینجا نمی‌توان برای مریض کاری کرد؛ باید او را به شهر ببرید که پزشک و داروخانه دارد. اگر بیماری حاد نباشد، می‌گوید: هروقت خواستید به شهر بروید او را هم ببرید؛ ولی اگر حاد باشد، می‌گوید: هرچه سریع‌تر او را به شهر برسانید. اگر امکانات درمانی شهر برای معالجه‌ی او کافی باشد، در آنجا درمان می‌شود و گرنه ممکن است بگویند: مریض را به مرکز استان ببرید تا در بیمارستان بستری شود. اگر با امکانات آنجا هم قابل درمان نباشد، می‌گویند: او را به تهران ببرید تا مثلاً در بیمارستان تخصصی قلب بستری شود و با تیم‌های مجهّز و تکنولوژی پیشرفته‌ی جراحی قلب که در آنجا وجود دارد، درمان شود. بنابراین قطع امید در یک سطح از امکانات درمانی، الزاماً به‌معنی قطع امید نهایی نیست.

وقتی خداوند از کسی در دنیا قطع امید می‌کند، به این معنی است که او با امکانات دنیوی و با این حادثه‌ها و موقعیت‌هایی که در دنیا می‌توان پیش آورد، معالجه شدنی نیست و به

خویشتن خویش باز نمی‌گردد؛ اما معلوم نیست این قطع امید نهایی باشد. ممکن است در سطح بالاتری از امکانات درمانی معالجه شود. این بیمار باید از روستای عالم طبیعت به شهر برزخ منتقل شود. برزخ بسیار عظیم‌تر از دنیاست. نسبت برزخ به دنیا مثل نسبت دنیا به رحم مادر است. آیا می‌توان حساب کرد دنیا چند برابر رحم مادر است؟ عظمت برزخ قابل محاسبه نیست؛ ضمن اینکه برزخ مثل بیمارستان است. در دنیا بیمار سرپایی است؛ دارو را به او می‌دهند و اگر دلش خواست می‌خورد. در برزخ اختیار سلب شده است. بیماری که در بیمارستان بستری می‌شود به اختیار خودش نیست؛ پرستار سر ساعت معین می‌آید و آمپول را به بیمار تزریق می‌کند. با توجه به بزرگی عالم برزخ خدا می‌داند آمپول‌های آنجا چگونه و چه اندازه است! عذاب‌های عالم قبر و برزخ، درد ناشی از همین معالجات است.

بنابراین در برزخ معالجات ادامه پیدا می‌کند. اگر بیماری حاد باشد، می‌گویند: بیمار را در آمبولانس بگذارید و سریع به شهر برزخ برسانید؛ یعنی این فرد بلافاصله باید بمیرد. حکم اعدامی که در اسلام داریم همین است. حال بیمار وخیم است و باید بلافاصله منتقل شود تا در عالم برزخ او را معالجه کنند. همچنین ممکن است خدا ترتیبی دهد که فرد در اثر یک سانحه یا عارضه بمیرد. اما اگر بیماری حاد نباشد، رهاش می‌کند تا هر وقت به برزخ رفت معالجه شود. بالاخره روزی می‌میرد و به برزخ می‌رود و آنجا معالجه‌اش می‌کند. ولی اگر در شهر برزخ قابل معالجه نباشد، باید به پایتخت برود.

قیامت همان پایتخت و بسیار عظیم‌تر از برزخ است. نسبت قیامت به برزخ مثل نسبت برزخ به دنیا و نسبت دنیا به رحم مادر است. عظمت قیامت را نمی‌توان تصور کرد. در قیامت یک بیمارستان عظیم با بخش‌های تخصصی ویژه، به نام دوزخ وجود دارد. دَرَکات جهنم همان

بخش‌های تخصصی این بیمارستان است. وقتی بیمار به آنجا منتقل می‌شود، تیم‌های مجهز پزشکی و پرستاران و پزشکان جراح سراغ او می‌آیند؛ و با آمپول‌های عجیب و شربت‌های غسلین و حمیم و قرص‌های زقوم او را درمان می‌کنند. این معالجات ممکن است چندین میلیون سال طول بکشد. بدین ترتیب جهنم نیز خیر است. بیمار پس از معالجه، از بیمارستان ترخیص می‌شود. بیشتر اهل دوزخ وقتی عذابشان را که همان درد ناشی از معالجات است، متحمل شدند، و از بیماری خلاص و از گناهان پاک شدند، از جهنم بیرون می‌آیند و به بهشت می‌روند. البته بهشت هم درجاتی دارد و اینان در قلّه‌ی بهشت نمی‌نشینند؛ بلکه به مراتب پایین بهشت وارد می‌شوند.

حدیثی^{۱۴} قریب به این مضمون وجود دارد که یک فرد مقدّس مآب خدمت امام کاظم علیه السلام آمد. حضرت در اتاق راحت نشسته بودند. عرض کرد: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله یک عده از کسانی که خود را به شما منتسب می‌کنند و خود را از شیعیان و پیروان شما می‌دانند، گناهان عجیبی مرتکب می‌شوند؛ دروغ می‌گویند؛ مال حرام می‌خورند؛ قمار می‌کنند؛ آیا ما حق داریم به آنها فاسق بگوییم؟ حضرت برآشفته و غضبناک، به حالت دوزانو نشستند و فرمودند: پناه می‌برم به خدا که کسی به دوست ما بگوید فاسق! این شخص شگفت‌زده شد؛ چون حضرت گناه آنان را انکار نکردند و با وجود این گناهان، از اطلاق نام فاسق به آنها نهی فرمودند. عرض کرد: پس چه بگوییم؟ فرمودند: اگر خواستید، بگویید فاسق‌العامل. دوست ما خودش فاسق نمی‌شود؛ فقط عمل فسق از او سر زده است. محال است دوست ما فاسق باشد. عرض کرد: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله سرانجام چنین کسی با این همه گناه و معصیت چیست؟

۱۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۳۷؛ ج ۶۵، ص ۱۴۷ و ۲۰۰.

حضرت فرمودند: چیز مهمی نیست؛ در همین دنیا خدا او را به سختی و فشار و گرفتاری مبتلا می‌کند؛ فقیر می‌شود یا به بیماری سختی دچار می‌شود یا اتهامی به او می‌زنند که نمی‌تواند از خودش دفاع کند؛ به نحوی در تنگنا واقع می‌شود و زیر آن فشار خدا به او ترحم می‌کند و او را می‌بخشد؛ از گناه پاک می‌شود و به بهشت می‌رود.

عرض کرد: یابن رسول الله ﷺ اگر نشد چه؟ حضرت فرمودند: در لحظه‌ی جان دادن و انتقال از این عالم، زیر فشار و سختی جان دادن و مرگ قرار می‌گیرد و می‌بیند تمام چیزهایی که یک عمر برای اندوختنش زحمت کشیده است، از دستش می‌رود، در این حالت سخت، خدا به او ترحم می‌کند و او را می‌بخشد؛ از گناه پاک می‌شود و به بهشت می‌رود. دوباره عرض کرد: اگر نشد چه؟ فرمودند: باز هم مهم نیست؛ در عالم برزخ و فشار قبر، در تاریکی و سختی و غربت و تنهایی و وحشت قبر در تنگنا قرار می‌گیرد و خدا به او ترحم می‌کند و او را می‌بخشد؛ از گناه پاک می‌شود و به بهشت می‌رود.

این شخص باز هم رها نکرد. چه رغبت بدی است که کسی بخواهد هرطور شده مردم را به جهنم بفرستد. عرض کرد: یابن رسول الله ﷺ اگر نشد چه؟ حضرت فرمودند: مشکلی نیست؛ اگر باز هم نشد، فردای قیامت که مردم محشور می‌شوند، در آن گرمای محشر که آفتاب تا بالای سر مردم پایین آمده است و عمود می‌تابد؛ در آن انبوه جمعیت و آن همه فشار و هول و هراس حضور در دادگاه الهی، خدا به او ترحم می‌کند و او را می‌بخشد؛ از گناه پاک می‌شود و به بهشت می‌رود.

این شخص باز رها نکرد و گفت: اگر نشد چه؟ حضرت دوباره غضبناک شدند و فرمودند: اگر نشد به کوری چشم دشمنان، خودمان می‌آییم؛ شفاعتش می‌کنیم و دستش را می‌گیریم و با خود به بهشت می‌بریم!

این همان معالجه‌ی مرحله به مرحله است. امیدواریم به یاری خداوند به این معالجات نیاز پیدا نکنیم و در دنیا خود را آلوده نکنیم و تمیز بمانیم. اگر انسان خودش را کثیف نکند یا اگر هم کثیف کرد، خود را بتکاند و گرد و غبار گناه را با توبه و استغفار و جبران خطاها بزدايد، نیازی به اینها نخواهد داشت.

هرچه انسان کثیف‌تر شود، پاک شدنش سخت‌تر است. اگر لباس خاکی شود با یک تکان تمیز می‌شود؛ اگر گلی شد باید آن را با آب شست؛ اما اگر روغنی شد به آب داغ و مواد شوینده و چنگ زدن نیاز دارد؛ هرچه کثیف‌تر شود، شستن آن سخت‌تر است. جهنم همان خزینه‌ی گرم حمام است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: حمام جای خوبی است؛ هر وقت می‌بینم یاد جهنم می‌افتم؛ چرک و آلودگی را از بین می‌برد^{۱۵}. جهنم خزینه است که انسان‌ها را در آن می‌شویند و کیسه می‌کشند. پس جهنم هم خیر است.

خلود در دوزخ

پرسش: براساس آنچه گفته شد، همه در جهنم پاک می‌شوند و به بهشت می‌روند. پس

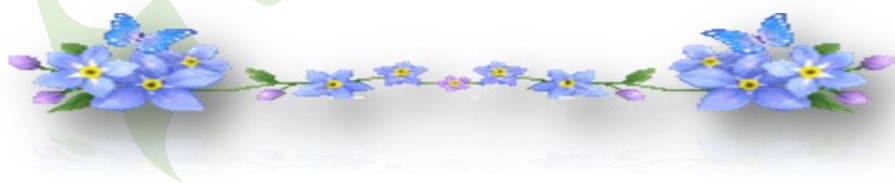
خلود در دوزخ که در قرآن مطرح شده، به چه معنی است؟

۱۵. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۵.

پاسخ: انسانی که خودش را در دنیا کثیف کرده است، گاه در همین دنیا یک کیسه به او می‌کشند، با یک فقر یا گرفتاری تمیز می‌شود. یا ممکن است در برزخ با آب گرم کیسه‌ی محکم‌تری بکشند تا تمیز شود. یا اینکه در جهنّم در دیگ‌های آب داغ و موادّ شوینده با دلاک‌ها و کیسه‌کش‌های فراوان که همان ملائکه‌ی غِلاظِ شِدَادند، چند هزار سالی به او کیسه بکشند تا بالاخره پاک شود و به بهشت برود.

اما بعضی هستند که هرچه آنها را کیسه می‌کشند و چرک‌هایشان می‌ریزد؛ زیر آن هم چرک است. دوباره کیسه می‌کشند، باز زیر آن چرک است؛ آن قدر چرک می‌ریزد تا جایی که تمام می‌شوند و چیزی از آنها باقی نمی‌ماند. یعنی کلّ وجودشان چرک است و این چرک‌ها در تنور جهنّم می‌ریزد و چیزی باقی نمی‌ماند که به بهشت ببرند؛ بنابراین مخلّد در دوزخند. اما اینکه خداوند سرانجام با مخلّدان در دوزخ چه می‌کند، بحثی است که فرصتی دیگر می‌طلبید.^{۱۶}

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



۱۶. نگاه کنید به: طیب، مصباح‌الهدی، ص ۱۵۶-۱۵۷.